

مورخ ۶ دسامبر ۱۹۱۱ در مجمع تیا سوفی ها در بندر مارسسی: درباره فضیلت حکمت در انسان و نیاز به انضمام دین به علم و هماهنگی آنها

حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



مورخ ۶ دسامبر ۱۹۱۱ در مجمع تیا سوفی ها در بندر
مارسی:

درباره فضیلت حکمت در انسان و نیاز به انضمام دین به
علم و هماهنگی آنها^۱

(خطابات جلد اول، ص. ۲۴۳-۲۵۳)

هُوَالله

^۱ نطق مبارک شب پنجشنبه ۱۵ ذی تیا سوفیا ۶ دسامبر ۱۹۱۱ حجه ۱۳۲۹ در مارسیل در مجمع



ORIGINAL



AUDIO

اعظم فضائل عالم انسانی حکمت الهی است. و حکمت عبارت از اطلاع به حقایق اشیاء علی ما هی علیها است و علم و احاطه به حقایق اشیاء ممکن نیست، جز به حکمت الهیه. زیرا علم بر دو قسم است. یکی تصویری و دیگری تحقیقی است. بعبارة اخری، حصولی و حضوری. مثلاً ما میدانیم که آبی هست، اما این صرف تصور است، اما وقتی نوشیدیم تحقیقی گردد. لهذا گفته اند علم تام تحقق به شیء است نه تصور شیء. مثلاً اگر انسان بداند که مائده و نعمتی موجود است از این تصور تلذذ نیابد، اما چون از مائده تناول کند، تلذذ و تغذی نماید پس تحقق تام حاصل شود. مثلاً انسان می داند در دنیا عملی هست، لکن این تصور کفایت نکند و مذاق شیرین ننماید، بلکه باید بچشد تا علم ذوقی حصول یابد. پس حکمت عبارت از اطلاع به حقائق اشیا است علی ما هی علیها ذوقاً و تحقیقاً.

لذا خداوند انسان را جامع جمیع حقائق خلق کرده است. مثلاً مراتب وجود یا جماد است یا نبات است یا حیوانست و انسان نوع ممتاز است که جامع کالات جمادی و کالات نباتی و کالات حیوانی است مثلاً کالات جمادی جسمانیست ترکیب عناصر است، تحقق صورت و مثالست این کمال در انسان موجود. اما کالات نباتی قوه نامیه است. آن نیز در انسان موجود. و کالات حیوانی قوه حساسه است این قوه نیز در انسان موجود. پس در انسان یک جامعیتی موجود یعنی جامع جمیع کالات جمادی و نباتی و حیوانی است و فضلاً عن ذلک این جامعیت مؤید بقوه روح است و به آن روح انسان ممتاز از سائر کائنات و اشرف موجودات است و جامع جمیع کالات کونیه است و مظهر فیوضات رحمانیه و کالات ربانیه است. زیرا هر اسم وصفتی که خدا را به آن بستائی، آیتی از آن در انسان موجود است. مثلاً حق را ستایش نمائی که بصیر است آیت بصر چشم انسانست اگر چشم نداشتی تصور بصیری حق نتوانستی. از جمله کالات الهی سمع است. از جمله کالات الهی جود است. از جمله کالات الهی اراده است. از جمله کالات الهی قدرت است. اینها کالات الهیه است، این کالاتیست که حضرت احدیت را بآن ستایش می کنی از هر یک از این کالات آیتی در انسان موجود است، پس این کالات فیض الهی است.

لذا انسان جامع کالات کونیه و مستفیض از کالات الهیه است. از این جهت است که انسان بر جمیع کائنات غالب و قاهر است، زیرا جمیع کائنات علویه و سفلیه اسیر طبیعت است. مثلاً آفتاب به این بزرگی اسیر طبیعت است دریای به این وسیعی اسیر طبیعت است، جمیع اجسام عظیمه آسمانی اسیر طبیعت است و ابداً سر موئی از قانون طبیعت تجاوز نتواند. آفتاب از مرکز و مدار خودش انحراف نکند، زمین از مدار خودش تجاوز نتواند جمیع آنها محکوم طبیعتند. اما انسان بالعکس حاکم بر طبیعتست. مثلاً به مقتضای طبیعت و احکام آن انسان ذی روح خاکبست، نه هوائی و مائی با وجود این قانون طبیعت را می شکند، در هوا پرواز نماید و بر روی دریا مانند میدان جولان می دهد، در زیر آب کشتی میراند و این مخالف قانون عمومی طبیعت است. مانند قوه برقیه قوه سر کشتی است که کوه را میشکافد، آنرا در شیشه حبس می کند و حمال قرار داده جمیع بارها

را بر دوش آن می کشد. و حال آنکه به حسب قانون طبیعت این قوه برقیه آزادست و بر جمیع اشیاء قاهر است
اما مقهور انسانست.

پس معلوم شد که انسان قانون طبیعت را خرق می کند، لهذا اشرف جمیع کائناتست چگونه جامعیت دارد. و
عجب است مادیون از این نکته غافل شده اند. متصل در تعالیم خودشان می گویند که جمیع کائنات اسیر
طبیعت است و شیئی از اشیاء نمی تواند از قانون طبیعت تجاوز کند و حال آنکه انسان خرق قانون طبیعت کند.
مثلاً در روی زمینست اما کشفیات فلکیه می نماید. اموری که به قانون طبیعت در حیز غیبست و سر مکنون
است کشف نموده بحیز شهود می کشد. مثلاً این قوه کهرباء فتوغراف، فنوغراف، در قرون سابقه سر مکنون
و رمز مخزون بودند و به مقتضای طبیعت پنهانی آنان محقق. اما عقل انسان که موهبت الهی است این سر مکنون
را از حیز غیب به حیز شهود آورده. پس هر چند جمیع کائنات اسیر طبیعتست لکن حقیقت انسانیه غالب بر
طبیعت است. سبحان الله مادیون در حالتی که طبیعت مقهور آنها است، مع ذلک طبیعت را فاعل مطلق می
شمارند و پرستش می نمایند.

و همچنین استدلال بر طبیعت می نمایند که وجود اشیاء عبارت از ترکیب عناصر است و عدم عبارت از تحلیل
عناصر. مثلاً عناصری ترکیب شده و از آن انسان موجود گشته، چون این ترکیب تحلیل گردد و تفریق شود
موتست. مادام که وجود اشیاء عبارت از ترکیبست و موت اشیاء عبارت از تحلیل، چه احتیاج به صانع قدیر
فرید؟ ولی آن قدر ملاحظه نمی نمایند که ترکیب منحلّ بسه قسم می شود. یا ترکیب عناصر تصادفی است یا
ترکیب لزوم ذاتیست یا ترکیب باراده حیّ قدیر. اگر بگوئیم ترکیب عناصر ترکیب تصادفی است، باید قائل به
معلول بی علت شویم و این واضح البطلان است. و یا ترکیب لزوم ذاتی است لزوم ذاتی انفکاک نتواند، مثلاً
حرارت برای آتش لزوم ذاتیست رطوبت از برای آب لزوم ذاتیست، لهذا حرارت از آتش و رطوبت از آب
انفکاک نمی کنند. پس مادام که این ترکیب لزوم، ذاتیست تحلیل و تفریق ممکن نیست چه که لزوم ذاتی
انفکاک نمی یابد. این ثانی نیز نیست. پس چه ماند؟ قسم ثالث ترکیب عناصر به تقدیر حیّ قدیر. ترکیب عناصر
حصر در این شد. پس ثابت شد که کائنات را موجدیست.

باری بدلائل عقلیه مثل آفتاب واضح و مشهود است که عقل و روح انسان مدرک حقائق اشیا است چرا؟ زیرا
عقل انسان محیط بر اشیا است، روح انسان محیط بر اشیاست. اما حامل این قوه که عبارت از نفس ناطقه و
روح انسانست هر چند در نهایت نفوذ است لکن نفوذش محدود است. مثلاً نفوذ اعظم فلاسفه و حکمای
سلف و خلف محدود بود، تربیت نفوس معدوده نمودند و یا آنکه تربیت نفس خویش نمودند. و لکن نفوذ روح
القدس غیر محدود و فیوضاتش غیر محصور. هر قدر انسان از حکمت و فلسفه اطلاع یابد و مهارت حاصل نماید،
باز محتاج نفثات روح القدس است. مثلاً افلاطون که اول فیلسوف یونان بود و همچنین ارسطو، فیثاغورث،
اقلیدس، این ها دائره نفوذشان محدود بود با جمیع این قوت حکمیه و فلسفیه ئی که داشتند نتوانستند نفسی را

بدرجه ئی بیاورند که جانش را فدای عموم نماید. ولكن نفوسی که مؤید به روح القدس بودند، چنان نفوذی حاصل کردند که از تأثیر انفاس آنان جم غفیری به میدان فدا شتافتند. نفوسی که بظاهر هیچ علم نداشتند، نظیر پطرس این شخص ماهی گیر بود، علم و فضل نداشت، سواد نداشت، حتی بدرجه ئی که حساب ایام سبت را نمیتوانست نگاه داشت. با وجود این چون مؤید به نفثات روح القدس شد چه اثر و نفوذی در عالم وجود حاصل نمود!

مقصد اینست انسان در عالم حکمت و فلسفه هر قدر ترقی کند، باز محتاج به نفثات روح القدس است و هر قدر انسان اکتساب کمال نماید، دائره نفوذش محدود است و اگر بخواهد حرکتی در افکار بشر اندازد، حرکتی محدود است، عمومیت پیدا نمی کند. اما اولیای الهی در عالم افکار حرکتی عمومی انداختند و آثار غریبی ظاهر شد. مثلاً حضرت ابراهیم با وجود آنکه پسر سنگ تراش بود، در عالم افکار بشر حرکتی جدید انداخت. حضرت موسی در افکار بشر حرکت عمومی انداخت. حضرت مسیح با آنکه از خاندان فقیر بود، در عالم افکار حرکتی عمومی فوق العاده القا نمود، نفوذش ارکان عالم را گرفت. حضرت محمد با وجود اینکه امی بود، در افکار عمومی نفوذی عجیب داشت. ملتی عرب را باعلی درجه کمال رسانید. حضرت باب حرکتی عمومی در عالم افکار انداخت. پس معلوم شد نفوسی که مؤید به روح القدس هستند، نفوذشان کامل به درجه ئیکه عالم را تجدید می کنند، حیات ابدیه می بخشند. شرق و غرب را روشن می نمایند، قدرت و تأثیرشان غیر محدود است بلکه دو هزار سال میگذرد و باقیست. اما انسان اگر مؤید به روح القدس نباشد، هر قدر دانا باشد و مؤسس فلسفه باشد، حرکتش محدود است.

و چون حرکت افکار لاهوتیه بکلی منقطع و حکمت الهیه منسوخ و مادیات غالب و ظلمت اوهام احاطه نمود و حقیقت پنهان گشت، حضرت بهاء الله از افق ایران ظاهر شد و در عالم افکار حرکتی شدید انداخت، ایرانیان احساسات ربانیه یافتند و بحکمت الهی پی بردند. به کلی افکار و اطوار و افعالشان تغییر یافت، خلقی جدید شدند و روحی تازه یافتند؛ نور حقیقت درخشید. جمیع اسیر تقالید بودند و جمیع ملل و ادیان غریق دریای اوهام از حقیقت ادیان الهی خبری نماند. آنچه از آباء و اجداد شنیدند پذیرفتند و متابعت نموده و می نمایند. مثلاً طفل یهودی یهودی می شود. پسر نصرانی نصرانی می شود. اگر بودی، بودی می شود. اگر زردشتی، زردشتی می شود. پس جمیع اسیر تقالیدند، متابعت تقالید آباء و اجداد خود را می کنند. اما بهاء الله فرمود تقلید جائز نیست، تحری حقیقت باید به شود. و دیگر آنکه بهاء الله فرمود علم و دین توأمست، از یکدیگر جدا نمی شود دینی که مصدق عقل و علوم و فنون نباشد، آن تقلید آباء و اجداد است و اوهامست، زیرا علم عبارت از حقیقت است، پس باید دین مطابق علم باشد و اگر مطابق نباشد اوهام و باطل است. دین باید سبب الفت و محبت بین بشر شود و قلوب و ارواح را با هم الفت دهد. اگر دین سبب عداوت شود، عدمش بهتر از وجود است. و دیگر دین باید سبب وحدت عالم انسانی باشد، نه سبب اختلاف. هر دینی که حقست لابد قبائل مختلفه را متحد

می کند. دین اگر سبب وحدت عالم انسانی نشود، البته نباشد بهتر است. دین باید از اله تعصب کند، اگر چنانچه تعصب را زائل نکند، دین نیست زیرا دین متابعت حقست.

پروردگار جمیع خلق را دوست میدارد با جمیع خلق در صلح است به جمیع خلق مهربانست. ما باید متابعت خدا بکنیم، جمیع خلق را دوست داشته باشیم به کل مهربان باشیم. پس باید از تعصب جنسی، و تعصب وطنی، و سیاسی، و مذهبی بگذریم و تخری حقیقت کنیم. زیرا این تعصبات سبب اختلاف بین بشر است. این تعصب سبب است که خونها ریخته می شود. این تعصب سبب است که مادران بیچاره در قتل فرزندان فریاد و ناله و گریه و فغان می کنند. این تعصب سبب است که پدرها بی پسر می شوند. این تعصب ممالک عالم را سبب خرابی می گردد. این تعصب سبب اضطراب عالم شده و می شود. اما اگر این تعصبات نماند جمیع بشر با یکدیگر به نهایت محبت الفت می کنند. مقصد اینست که ما باید متابعت خدا کنیم و سیاست الهی را جاری نمائیم. خدا خواسته که ما نور باشیم چرا ظلمت باشیم، خدا خواسته مظهر رحمت باشیم، چرا مظهر غضب گردیم؟ خدا جمیع بندگانش را دوست میدارد ما چرا نباید دوست داشته باشیم؟ جمیع را رزق و حیات میدهد حفظ می کند آن قدر مهربانست ما چرا نا مهربان باشیم؟ اگر متابعت نفثات روح القدس بکنیم یقین است که رحمت پروردگار و موهبت آمرزگار شامل شود. اگر استفاضه از شمس حقیقت کنیم از برای کل نوریم. اگر اقتباس فیض از مرکز بکنیم یقین است از برای کل رحمتیم.

امشب بسیار مسرورم در مجلسی که این ذوات محترمه حاضرند آمدم و بملاقات ایشان مشرف گشتم. الحمد لله روی ها روشن است قلب ها پاکست جانها مستبشره بشارات الهی است و مقصد تخری حقیقت است. از خدا می خواهم شما را مؤید و موفق فرماید، بلکه روحانیت و حکمت الهی بیشتر و اسرار کائنات ظاهر و فیوضات الهیه احاطه نماید تا خطه فریاد جنت لاهوت شود.

